

فعل مرکب تشخیص و راه‌های آن



چکیده

از مشکلاتی که دبیران محترم ادبیات فارسی در تدریس با آن مواجه‌اند، فعل مرکب، چگونگی تدریس و راه‌های تشخیص آن از فعل ساده است. از آن‌جا که در زبان فارسی گاهی افعالی ساده نیز از دو جزء به وجود می‌آیند و یکی از جزءهای آن‌ها نقش مفعولی، متممی یا مسندی به خود می‌گیرد، فعل مرکب دچار التباس شده و اغلب تشخیص دادن آن از فعل ساده دشوار است. این امر دانش‌آموزان و چه بسا همکاران محترم را با مشکل تشخیص دادن یا دشواری تدریس و تفهیم این افعال مواجه می‌سازد.

در این مقاله، نویسنده سعی کرده است فعل مرکب را از جوانب مختلف بکاود و دیدگاه صائب استادان ادبیات را ذکر کند و علاوه بر جمع‌بندی دیدگاه مولفان محترم کتب زبان فارسی مقطع متوسطه، با ارائه راه‌کارهایی شیوه‌های مختلف تشخیص فعل مرکب از دیگر افعال - مخصوصاً فعل ساده - را نشان دهد.

کلید واژه‌ها:

ساختمان فعل، فعل مرکب، همکرد، جزء صرفی، جزء غیر صرفی، تشخیص فعل مرکب.

فعل در زبان فارسی به سه گروه عمده ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم شده است (وحیدیان، عمرانی، ۱۳۸۲: ۶۱-۶۰). گرچه استادان بزرگوار دیگری در تقسیم‌بندی خود به کم‌تر یا بیش‌تر از آن قائل شده‌اند اما همگی، گروه‌های فعلی بالا را ذکر کرده و اختلاف موجود بیش‌تر مربوط به نوع

تقسیم‌بندی است؛ یعنی گروهی ساختمان فعل را ریزتر مورد مذاقه قرار داده و برخی کلی‌تر به حیطة فعل نگریسته یا در بخشی دیگر به آن نوع متمایز پرداخته‌اند.^۱

پیش از این که به اصل موضوع بپردازیم، لازم است تعاریفی از فعل مرکب را از نظرگاه استادان ادبیات بیاوریم و وجوه اشتراک آن تعاریف را برشماریم تا به کنه مطلب دست یابیم.

تعاریفی از فعل مرکب

الف: فعل مرکب، فعلی است متشکل از فعلی بسیط با یک پیشاوند یا از یک اسم یا فعلی در حکم پیشاوند و به عبارت دیگر، فعلی است متشکل از دو لفظ دارای یک مفهوم؛ مانند، طلب کرد (خیام‌پور، ۱۳۷۳: ۶۹).

ب: اصطلاح فعل مرکب را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته‌اند؛ کلمه اول، اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد و کلمه دوم فعلی است که صرف می‌شود و آن را همکرد می‌خوانیم. اطلاق فعل مرکب به این‌گونه کلمات از آن جهت است که از مجموع آن‌ها معنی واحدی دریافت می‌شود. (خانلری، ۱۳۷۳: ۴۹)

پ: فعل مرکب، فعلی است که از یک کلمه یا یک فعل ساده ساخته می‌شود و مجموعاً معنی واحدی را می‌رساند؛ مانند، تأسف خوردن، دستور دادن (انوری و گیوی، ۱۳۷۵: ۲۷۰).

ت: فعل مرکب از دو سازه نحوی تشکیل می‌شود؛ پایه و عنصر فعلی؛ مانند، صلح کرده‌اند. (مشکوةالدینی، ۱۳۷۹: ۱۳۳)

ث: فعل مرکب فعلی است که ساختمان لفظی آن از دو جزء مستقل، ترکیب یافته است؛ یک جزء اسمی یا صفتی که در

کمال روحانی

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی
پیرانشهر
(سطح دو حوزه)



آغاز آن است و دیگری که فعل مستقل است اما در کل از هر دوی آن‌ها معنی واحدی اراده می‌شود. (سلطانی، ۱۳۷۶: ۱۲۰)

ج: فعل مرکب از دو قسمت کاملاً متفاوت تشکیل می‌شود؛ یکی جز فعلی که هسته فعل مرکب یا گروه فعلی است و آن را «فعل یاور» می‌نامیم، دیگر جزء غیر فعلی که از کلمه یا نیمه کلمه یا گروه تشکیل می‌شود و ما آن را «فعل یار» می‌گوییم؛ مانند، کار کردن، از پا افتادن. (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۱۳)

چ: اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، حاصل فعل مرکب است.

ح: فعل مرکب به فعلی گفته می‌شود که از یک فعل همکرد، از قبیل: کردن، شدن، بردن، دادن، زدن، گرفتن، درآوردن، آمدن، کشیدن و ... با یک اسم عام، صفت یا قید ساخته شود؛ مانند، بد آوردن، رنج کشیدن (ارژنگ، ۱۳۸۱: ۱۵۵).

با جمع‌بندی تعاریف ارائه شده از فعل مرکب، به دو وجه اشتراک مهم می‌توان دست یافت؛ یکی این که فعل مرکب از دو قسمت فعل ساده (همکرد یا جزء صرفی) و یک کلمه یا تکواژ آزاد، به عنوان جزء غیر صرفی، درست می‌شود. دیگر این که در فعل مرکب، جزء صرفی و جزء غیر صرفی یا به سخن دیگر، کلمه با همکرد در مجموع دارای یک مفهوم و پیام‌اند.

تقسیم‌بندی فعل مرکب

در یک تقسیم‌بندی کلی، فعل‌های مرکب را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد:

۱. فعل‌های مرکب با جزء صرفی یا همکرد

در باب افعال مرکب با همکردهای فارسی یا فعل عمومی می‌توان گفت فعل‌هایی هستند که با اسم یا صفت ترکیب شده‌اند از مجموع آن‌ها فعل مرکب حاصل می‌شود. مشخصه این‌گونه افعال این است که معنی اصلی را از دست می‌دهند و آن‌گاه معنی ثانوی پیدا می‌کنند یا تنها به عنوان جزء صرفی به کار می‌روند (خانلری، همان: ۱۴۹).

مهم‌ترین جزء‌های صرفی یا همکردها

جزء صرفی یا همکردها (افعال عمومی) که در ساخت فعل مرکب مؤثرند و بیش از اخوات خود کاربرد دارند، عبارت‌اند از: آمدن، آوردن، ایستادن، بردن، بستن، پیوستن، خواستن، خوردن، دادن، داشتن، دیدن، رفتن، زدن، ساختن، شدن،

فرمودن، کردن، کشیدن، گردیدن، گردانیدن، گرفتن، گشتن، نمودن، نهادن، یافتن (خانلری، همان: ۶۷-۵۰).

هر یک از این فعل‌ها با یک یا چند نوع کلمه ترکیب می‌شوند و معنی حاصل از این ترکیب در موارد مختلف گاهی متعددی و گاهی لازم است (همان: ۵۰).

۲. فعل‌های مرکب

به صورت عبارت فعلی یا عبارت‌های کنایی

در مورد عبارت‌های کنایی مرده یا عبارت‌های فعلی، تمامی اجزای آن هم یک مفهوم فعلی واحد دارد؛ برای مثال در عبارت «او از خواسته‌اش چشم پوشید» یا عبارت «او هیچ‌وقت دست از پا خطا نمی‌کند»، چشم، دست، پا و سر، معنی حقیقی خود را از دست داده، با هم یک معنی واحد را ارائه کرده‌اند که همان صرف‌نظر کردن و اشتباه نکردن است.

(وحیدیان و عمرانی، همان: ۶۱)

فعل مرکب با جزء غیر صرفی و عبارت‌های کنایی

استاد خسرو فرشیدورد، فعل مرکب با جزء غیر صرفی و عبارت‌های کنایی را از لحاظ ساختمان به انواع زیر تقسیم کرده است: (فرشیدورد، همان: ۴۱۴)

۱. از اسم و فعل همکرد (یاور) که خود انواعی دارد:
 - الف: اسم، فاعل فعل همکرد (یاور) است: اتفاق افتادن.
 - ب: اسم مکمل فعل همکرد است: تعطیل کردن.
 - پ: اسم مفعول رایی فعل همکرد یا جزء صرفی است: دل بستن.
 - ت: اسم متمم قیدی یا مفعول با واسطه جزء صرفی یا همکرد است: زندان انداختن؛ یعنی به زندان انداختن.
۲. از اسم یا صفت به جای موصوف و ضمیر متصل و جزء صرفی (فعل یاور): خوشش آمد، لجش گرفت.
۳. از حرف اضافه و اسم یا گروه اسمی و همکرد: از دست دادن، از پا افتادن.
۴. از صفت اسنادی و فعل یاور (همکرد): گم شدن، پاک کردن.
۵. از قید و شبه قید و جزء صرفی: فرار کردن، وا پس زدن.
۶. فعل مرکب مجازی و کنایی: روی در نقاب خاک کشیدن.
۷. فعل مرکب عامیانه: جنس آب کردن.
۸. از مضاف دستوری شده و مضاف‌الیه و فعل یاور (همکرد): مورد بحث قرار دادن، تحت فشار قرار گرفتن.
۹. از نیمه کلمه و متمم آن و فعل یاور (همکرد): دست‌خوش اضطراب بودن.

توجه به چند نکته اساسی در تشخیص

برای تشخیص دادن فعل مرکب، چند راه وجود دارد که هریک از آن‌ها در جای خود مفید و کارگشاست اما پیش از ذکر این شیوه‌ها چند نکته اساسی را به تأکید یادآوری می‌کنیم.

۱. توجه به فعل در زنجیره جمله است؛ فعل را به‌طور مجرد و خارج از جمله بررسی نکنیم. چه بسا فعلی در یک جمله ساده باشد و همان فعل در جمله دیگر در هم‌نشینی با اجزای متفاوت، مرکب به شمار آید. فعل‌ها تفاوت معنایی دارند و یک فعل به حساب نمی‌آیند؛ مثلاً در جمله‌های «دلم گرفت» و «احمد حقش را گرفت» «گرفت» جمله اول «ناگذر و مرکب» و در دو جمله بعدی «گذرا به مفعول و ساده» است.

۲. معیار ساده بودن یا مرکب بودن فعل، کاربرد طبقه تحصیل کرده در زبان نوشتاری کتاب‌های درسی است؛ یعنی، ساخت مورد نظر باید در عمل به کار رود و تنها کافی نیست که بگوییم اگر به کار برود، مردم آن را می‌فهمند. مثلاً اگر جمله «علی جشنی را ترتیب خوبی داد» گفته شود، معنای آن فهمیده می‌شود اما در عمل کاربرد ندارد.

۳. توجه به نشانه‌های لفظی (نقش نما) که اهمیت زیادی دارند و استثنای پذیر نیستند؛ برای مثال: نشانه «را» همیشه و همه جا - در زبان فارسی معیار امروز - نقش نمای مفعول است و معنای آن مورد نظر نیست. در جمله: پرستار کودک را غذا داد، کودک مفعول اول جمله و غذا مفعول دوم آن است و جمله دو مفعولی شمرده می‌شود. در این جا ما نباید بگوییم «را» یعنی «به» و جمله در اصل چنین بوده است: پرستار به کودک غذا داد. آن چه اهمیت دارد، شکل فعلی جمله و قاطعیت نقش نمای مفعول است. هم‌چنین، جمله «دلم گرفت» با جمله «احمد حقش را گرفت» یا «پلیس دزد را گرفت» تفاوت دارد. در جمله اول، «گرفت» یعنی: غمگین شد. در جمله دوم «گرفت» یعنی به دست آورد. در جمله سوم «گرفت» یعنی دست‌گیر کرد.

راه‌های تشخیص

۱. در جمله‌های چهار جزئی مفعولی - متممی:
اگر پیش از فعل، اسم یا صفتی باشد که نه مفعول است و نه متمم، قطعاً با جزء فعلی، یک فعل مرکب به شمار می‌آید؛
مثال:
احمد پول را از من قرض گرفت.

نهاد مفعول متمم فعل مرکب

تهمینه نام سهراب را برای پسرش انتخاب کرد.

نهاد مفعول متمم فعل مرکب

سارق پول‌ها را از بانک سرقت کرد.

فعل مرکب

۲. در جمله‌های چهار جزئی متممی - مسندى یا مفعولى مسندى:

اگر جزء غیر صرفی (پایه) نقش متمم یا مسند نداشته باشد، حتماً جزئی از فعل مرکب است:

مردم از پوریایی ولی به عنوان پهلوان نام می‌بردند.

نهاد متمم گروه حرف اضافه‌ای مسند فعل مرکب

من او را عاقل گمان کرده‌ام.

نهاد مفعول مسند فعل مرکب

۳. عبارت‌های کنایی دارای فعل:

اجزای این گونه عبارت‌ها که امروزه، تک تک معانی خاصی دارند که با معنای کل عبارت کاملاً متفاوت است، همیشه مرکب‌اند.

او دست به عصا راه می‌رود. (= احتیاط می‌کند)

نهاد فعل مرکب

جمله بالا دو جزئی است.

او به من فخر می‌فروشد. (= ناز می‌کند یا غرور دارد)

نهاد متمم فعل مرکب

۴. مفعول‌پذیری:

اگر در جمله‌ای مفعول همراه با نشانه خود بیاید، فعل دارای جزء اسمی یا صفتی حتماً مرکب است:

احمد این کتاب را مطالعه کرد.

فعل مرکب

دزد، پول‌ها را سرقت کرد.

نهاد مفعول فعل مرکب

در جمله دزد پول‌ها را به سرقت برد، فعل جمله ساده

است و «به سرقت» متمم قیدی و قابل حذف است: دزد

پول‌ها را برد.

۵. هم معنایی با «گرداند»:

اگر بتوانیم فعل یک جمله را با «گرداند» عوض کنیم، به‌طوری که معنای جمله تغییر نکند، فعل حتماً ساده و جزء

در باب افعال
مرکب با
همکردهای
فارسی یا
فعل عمومی
می‌توان گفت
فعل‌هایی
هستند که با
اسم یا صفت
ترکیب شده‌اند
از مجموع آن‌ها
فعل مرکب
حاصل می‌شود



چه بسا فعلی در یک جمله ساده باشد و همان فعل در جمله دیگر در هم‌نشینی با اجزای متفاوت، مرکب به شمار آید. فعل‌ها تفاوت معنایی دارند و یک فعل به حساب نمی‌آیند

پیش از آن «مسند» است. مثال: شاعر، مجلس را گرم کرد. (=گرداند)

مسند

طوفان خانه‌ها را خراب کرد. (گرداند)

مسند

دشمن نقشه‌های ما را نقش بر آب ساخت. (=گرداند)

نهاد مفعول مسند فعل ساده

موسی سحر جادوگران فرعون را باطل ساخت. (=گرداند)

نهاد مفعول مسند فعل ساده

۶. منفی ساختن فعل و افزودن «هیچ» و «ی» پیش و پس از جزء غیر صرفی (پایه):

اگر باز هم در ساده یا مرکب بودن یک فعل تردید داشتیم، فعل را منفی می‌کنیم و پیش و پس از پایه، «هیچ» و وابسته «ی» می‌افزاییم. اگر جمله معنا داشت، فعل حتماً ساده و در غیر این صورت مرکب است. مثال:

احمد برای پیروزی خود کوشش کرد.

نهاد مفعول فعل ساده

ممکن است بگویید: «فعل» کوشش کرد، مرکب است؛ زیرا مترادف با فعل «کوشش کرد» مرکب است و مترادف با فعل «کوشید» است که خود ساده به حساب می‌آید اما این نظر، درست نیست. هر فعلی که یک مترادف ساده داشته باشد، ساده نیست.

جمله بالا را منفی کنیم:

احمد برای پیروزی خود هیچ کوششی نکرد. (=انجام نداد)
مفعول

در جمله: من درس را یاد گرفتم، نمی‌توانیم بگوییم: من درس را هیچ یادی نگرفتم.

می‌بینیم که ملاک گسترش پذیری (وابسته پذیری) در این جا دیده می‌شود و بعد از «کوشش» وابسته «ی» آمده است و جمله هم، معنای کاملاً درست و رایجی دارد. نکته: چرا باید از ملاک وابسته‌پذیری فقط در ساخت‌های مثبت استفاده کنیم؟

پاسخ: اگر فعلی در شکل مثبت خود مرکب باشد، باید در شکل منفی و دیگر ساخت‌ها هم مرکب بماند.

فراموش نکنیم فعل مرکب، آن است که مصدر مرکب داشته باشد و بن مضارع آن نیز به صورت مرکب رایج باشد.

نکته مهم دیگر: این است که برخی به جزء غیر صرفی (پایه) وابسته افزوده می‌گویند؛ این معنا دارد اما داشتن معنا به تنهایی کافی نیست؛ فعل باید کاربرد عام داشته باشد و رایج هم باشد.

۷. جانشین پذیری:

اگر در ساده یا مرکب بودن فعلی در جمله تردید داریم، می‌توانیم قسمت فعلی را با فعل هم معنای آن عوض کنیم تا تردیدمان برطرف شود؛ مثال:

الف - احمد حرف جالبی زد.

ب - احمد حرف جالبی گفت.

پ - احمد حرف جالبی بر زبان آورد.

می‌بینیم که فعل‌های «گفت» و «بر زبان آورد» معادل و هم معنای «زد» هستند. پس فعل «زد» در جمله الف ساده است. توجه به نظام معنایی و کاربردها و معانی متفاوت یک فعل در جمله در تشخیص ساده و مرکب بودن آن ضروری و روشن‌گر است.

الف - او با من مصاحبه کرد.

ب - او با من مصاحبه انجام داد.

فعل «کرد» در جمله الف به معنای «انجام داد» است و ساده به شمار می‌رود.

همان گونه که اگر فعلی به معنای گرداند، یا «گشت» (=شد) باشد، فعل ربطی و اسنادی (مسند خواه) محسوب می‌شود، فعل «کرد» نیز اگر به معنای «انجام داد» باشد، همیشه ساده و گذرا به مفعول است و جزء پیش از آن (اسم یا صفت) مفعول به شمار می‌آید.

مثال دیگر:

الف - احمد سوگند خورد.

ب - احمد سوگند به جای آورد.

فعل خورد در معنای «به جای آورد» ساده است و «سوگند»، مفعول آن شمرده می‌شود.

اغلب، نقش مفعول با فعل «خورد» مرکب اشتباه می‌شود؛ یعنی، مفعول جمله را جز اسمی یا صفتی (پایه) فعل می‌پندارند و خطا در همین جاست. اگر با قاعده جانیشینی و معادل معنایی نتوانیم جزء پیشین فعل را مفعول به حساب آوریم، فعل ما مرکب است.

گاهی نیز جزء پیشین، متمم است؛ مانند، کودک زمین خورد = کودک به زمین خورد = کودک به زمین افتاد. فعل «خورد» ساده است و «زمین» نقش متممی دارد که نقش نمای آن به قرینه معنوی حذف شده است.

۸. استفاده از دستور مبتنی بر ساخت‌گرایی:

یعنی، تعیین نقش و معنای یک واژه به هم‌نشینی آن با دیگر واژه‌ها بستگی دارد که به آن ارتباط افقی یا ساختاری می‌گویند؛ مثال:

الف - سرم به سنگ خورد.

ب - لباسش به من خورد.



پ - کودک شیر خورد.

در جمله الف «سرم به سنگ خورد» یک جمله کنایی و در مجموع یک فعل مرکب است و نهاد آن «من» بوده که حذف شده است.

در جمله ب «لباس» نهاد جمله، «من» متمم و «خورد» فعل آن و ساده است؛ یعنی: اندازه شد.

در جمله پ، «خورد» یعنی نوشید و این معنا از هم‌نشینی آن با کودک و شیر پیدا می‌شود.

در جمله الف، هم‌نشینی فعل «خورد» با سر و سنگ، فعل مرکب کنایی ساخته است.

در جمله ب، هم‌نشینی خورد با لباس، فعل ساده گذرا به متمم پدید آورده است.

در جمله پ، هم‌نشینی خورد با شیر و کودک، فعل را ساده و گذرا به مفعول کرده است.

۹. استفاده از دو ملاک «وابسته‌پذیری» و «نقش‌پذیری»: که شرح آن در کتاب‌های درسی مخصوصاً زبان فارسی ۲ به صورت مفصل آمده است و در این جا نیاز به تکرار نیست.

۱۰. توجه به معیار صرفی یعنی استفاده از قاعدهٔ جانشین‌پذیری در جزء غیر صرفی: یعنی به جای جزء غیر صرفی یا پایه (اسم/صفت) نمونه‌های دیگر بیاوریم. مثال: او مرا خسته کرد.

بیچاره
خفه
ناتوان
مقروض

عوض کردن محتوای مسند و آوردن نمونه‌های دیگر جمله را بی‌معنا نمی‌سازد. پس، فعل ما ساده است. اگر مرکب بود، نمی‌توانستیم جزء پیشین آن را تغییر دهیم. در فعل مرکب، دو جزء اسمی و فعلی تجزیه‌پذیر و قابل جداسازی و جانشین‌سازی نیستند؛ مثال:

حادثه تلخی روی داد. به جای «روی» هیچ واژه دیگری نمی‌توان آورد که معنا داری جمله را حفظ کند؛ جز یک مورد که آن هم «رخ» است و این واژه با «روی» در این جمله کاربرد یک‌سان دارد. پس، فعل جمله مرکب است.

۱۱. توجه به معیار آوایی:

استفاده از عوامل زبر زنجیری تکیه و درنگ در تشخیص ساده یا مرکب بودن فعل؛ اگر فعل جمله مرکب باشد، چون

یک واژه به شمار می‌رود پس یک تکیه دارد. اگر بتوانیم پس از جز پیشین فعل مکث یا درنگ کنیم، فعل ما حتماً ساده خواهد بود. برای این که بدانیم مکث کردن چگونه در تشخیص ساده یا مرکب بودن فعل دخالت دارد، از یک شیوه ساده و علمی استفاده می‌کنیم:

استفاده از نقش تبعی «تکرار»:

او مرا بیچاره کرد، بیچاره.

من همه چیز را خراب کردم، خراب.

اگر فعل ما مرکب بود، هرگز نمی‌توانستیم قسمتی از آن را بعد از فعل، تکرار کنیم. در نقش تبعی، مسندی که بعد از فعل می‌آید، به جمله پایان می‌دهد و بعد از آن باید کاملاً درنگ کرد و ساکت شد اما نمی‌توانیم بگوییم:

حادثه بدی روی داد، روی.

او مرا درک نمی‌کند، درک.

اکنون بر فراز ایوان‌ها قرار داریم، قرار.

نکته: هر چند تشخیص دادن فعل مرکب با استفاده از نقش تبعی «تکرار» دشوار است اما به عنوان راه کاری برای تشخیص می‌تواند مطرح باشد.

پی‌نوشت

۱. شایان ذکر است که استادانی چون انوری و گیوی (دستور زبان فارسی، ص ۲۸ - ۲۷) فعل‌ها را از جهت ساختمان به شش گروه تقسیم کرده‌اند: ساده، پیشوندی، مرکب، فعل‌های پیشوندی مرکب، عبارت فعلی و فعل لازم یک شخصه. آقای غلامرضا ارژنگ (دستور زبان فارسی امروز، ص ۱۵۳) فعل را از نظر ساختمان به چهار گروه تقسیم کرده است: ساده، پیشوندی، مرکب، گروهی؛ مانند از دست رفت.

منابع

۱. وحیدیان کامیار، و عمرانی، غلامرضا؛ دستور زبان فارسی (۱)، انتشارات سمت، ۱۳۸۲.
۲. خیام پور، عبدالرسول؛ دستور زبان فارسی، چاپ نهم، تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۷۳.
۳. نائل خانلری، پرویز؛ دستور تاریخی زبان فارسی، چاپ اول، انتشارات توس، ۱۳۷۳.
۴. انوری، حسن و گیوی؛ دستور زبان فارسی ۲، چاپ چهاردهم، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۵.
۵. مشکوة‌الدینی، مهدی؛ دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۶. سلطانی گردفرازمزی، علی؛ از کلمه تا کلام، انتشارات مبتکران، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۷. فرشیدورد، خسرو؛ دستور مفصل امروز، انتشارات سخن، چ ۱، ۱۳۸۲.
۸. ارژنگ، غلامرضا؛ دستور زبان فارسی امروز، انتشارات قطره، چاپ سوم، ۱۳۸۱.